

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل پنجم بر اعتبار ملکه در باب عدالت

عرض کردیم که دلیل پنجمی که اقامه شده بر اینکه عدالت عبارت از همان ملکه نفسانیه است، صحیحه ابن ابی یغفور (وسائل الشیعه، جلد 27، باب 41 از ابواب ما یعتبر فی الشاهد من العدالة، حدیث اول) است که باید این روایت را بخوانیم، هم از نظر سندی و هم از نظر دلالتی در این روایت بحث وجود دارد.

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَغْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) بِمَا تُعَرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ»، شیخ طوسی (ره) از عبدالله ابن ابی یغفور نقل می کند که ابن ابی یغفور به امام صادق (علیه السلام) عرض می کند که به چه چیزی عدالت یک مرد در میان مسلمان ها فهمیده می شود، تا اینکه ما شهادت آن شخص عادل را بپذیریم؟

حضرت جواب را در چند قسمت بیان می کنند، که در اینکه آیا قسمت اول عنوان معرف منطقی را دارد یا نه؟ قسمت دوم تتمه معرف اول است یا نه؟ و قسمت سوم چیست؟ این را باید روی عبارت دقت بفرمایید.

«فَقَالَ أَنْ تُعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ وَكَفِّ الْبُطْنِ وَالْفَرْجِ وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ»، مردم او را بشناسند، یعنی معروف باشد، اشتها به ستر و عفاف و کف بطن و فرج و ید و لسان داشته باشد.

بعد در قسمت دوم می فرماید: «وَيُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَالزِّنَا وَالرِّبَا وَغُفُوقِ الْوَالِدَيْنِ وَالْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ وَغَيْرِ ذَلِكَ»، که در اینکه ضمیر در «يعرف» به چه برمی گردد اختلاف است، «و يعرف» یعنی آن مرد عاقل و یا این ستر و عفاف؟ یعنی علامت اینکه کسی ستر و عقیف است چیست؟ این است که از کبائر اجتناب کند، که شارع وعده آتش جهنم بر آن داده است، از شرب خمر، زنا، ربا، حقوق والدین و فرار از جنگ و غیر ذلك.

در قسمت سوم روایت باز می فرماید: «وَالدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ حَتَّى يَحْرُمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ عَثَرَاتِهِ وَعُيُوبِهِ وَتَفْتِيشُ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ»، یعنی آنچه که شما را راهنمایی می کند به کسی که اجتناب از کبائر دارد، این است که باید این شخص جمیع عیوب خودش را بپوشاند، تا بر مسلمان ها حرام باشد، که لغزش ها و عیوب او را بگویند و یا تفتیش کنند، «وَيَجِبُ عَلَيْهِمْ تَرْكِيتُهُ وَإِظْهَارُ عَدَالَتِهِ فِي النَّاسِ»، و بر مؤمنین واجب باشد که در بین مردم بگویند: آدم عادل است.

«وَيَكُونُ مِنْهُ التَّعَاهُدُ لِلصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ إِذَا وَاطَبَ عَلَيْهِنَّ وَحَفِظَ مَوَاقِيَتَهُنَّ بِحُضُورِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ لَا يَتَخَلَّفَ عَنْ جَمَاعَتِهِمْ فِي مُصَلَّاهُمْ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ»، مردم بگویند این آدمی است که متعهد بر صلوات خمس است و مواظبت بر اینها دارد،

اوقات نماز را مراقبت می‌کند، در جماعت مسلمان‌ها حاضر می‌شود و از جماعت آنها تخلف نمی‌کند، مگر اینکه مریض باشد، «فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَازِمًا لِمُصَلَّاهُ عِنْدَ حُضُورِ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ فَإِذَا سُئِلَ عَنْهُ فِي قَبِيلِهِ وَ مَحَلَّتِهِ قَالُوا مَا رَأَيْنَا مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا مُوَظَّابًا عَلَى الصَّلَاةِ مُتَعَاهِدًا لِأَوْقَاتِهَا فِي مُصَلَّاهُ فَإِنَّ ذَلِكَ يُجِيزُ شَهَادَتَهُ وَ عَدَالَتَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ»، کسی باشد که حضور در صلوات پنج‌گانه دارد، اگر در بین مردم محله و قبیله از او سوال کنند، بگویند: «ما رأینا منه الا خیرا»، این چنین شخصی شهادتش قبول می‌شود.

بعد می‌فرمایند: «وَذَلِكَ أَنَّ الصَّلَاةَ سِتْرٌ وَ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ»، خود صلاة ستر است و کفاره برای ذنوب است، «وَلَيْسَ يُمَكِّنُ الشَّهَادَةُ عَلَى الرَّجُلِ بَأَنَّهُ يُصَلِّي إِذَا كَانَ لَا يَحْضُرُ مُصَلَّاهُ وَ يَتَعَاهَدُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ»، نمی‌شود شهادت داد که این مرد نماز می‌خواند، در صورتی که نه در مصلاي خودش حاضر می‌شود و نه در جماعت مسلمان‌ها حضور پیدا می‌کند.

«وَأِنَّمَا جُعِلَ الْجَمَاعَةُ وَ الْاجْتِمَاعُ إِلَى الصَّلَاةِ لِكَيْ يُعْرَفَ مَنْ يُصَلِّي مِمَّنْ لَا يُصَلِّي وَ مَنْ يَحْفَظُ مَوَاقِيتَ الصَّلَاةِ مِمَّنْ يُضَيِّعُ»، جماعت و اجتماع جعل شده برای اینکه معلوم شود که چه کسی اهل نماز است و چه کسی اهل نماز نیست؟ چه کسی وقت نماز را حفظ می‌کند و چه کسی آن را ضایع می‌کند؟

«وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُمْكِنْ أَحَدٌ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى آخَرَ بِصَلَاةٍ»، اگر این نبود، یعنی اگر این شرکت در جماعت‌های مسلمان‌ها نبود، هیچ کسی نمی‌توانست برای دیگری شهادت دهد، «لَأَنَّ مَنْ لَا يُصَلِّي لَا صَلَاحَ لَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ»، آدمی که بین مسلمان‌ها نماز نمی‌خواند، این دیگر صلاحیت ندارد و صالح نیست.

«فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) هَمَّ بِأَنْ يُحْرِقَ قَوْمًا فِي مَنَازِلِهِمْ»، پیامبر (صلوات الله علیه) تصمیم گرفت که منازل کسانی که در منزل‌هایشان بودند را و یا خود آن قوم را بسوزاند، «لِتَرْكِبَهُمُ الْحُضُورَ لَجَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ»، چون حضور در جماعت مسلمان‌ها را ترك کرده بودند، «وَقَدْ كَانَ فِيهِمْ مَنْ يُصَلِّي فِي بَيْتِهِ»، بعضی هم بودند که یقین بود به اینکه اینها در خانه‌هایشان نماز می‌خواندند، «فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ»، پیامبر (صلوات الله علیه) این را قبول نکردند، «وَ كَيْفَ يَقْبَلُ شَهَادَةَ أَوْ عَدَالَتهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ جَرَى الْحُكْمُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ رَسُولِهِ (ص) فِيهِ الْحَرْقُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ بِالنَّارِ»، کسی که نمی‌آید در بین مسلمان‌ها نماز بخواند، ولو ممکن است در خانه‌اش هم نماز بخواند، پیامبر (صلوات الله علیه) این را مستحق این دانسته که سوزانده شود، خوب چنین کسی که چنین حکمی در حقیقت جاری می‌شود، چطور می‌توانیم بگوییم که عدالت دارد؟ «وَقَدْ كَانَ يَقُولُ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ»، پیامبر (صلوات الله علیه) می‌فرمودند: «لا صلاة لمن لا يصلي في المسجد مع المسلمين الا من علة».

بررسی سند این روایت

خوب این روایت را هم مرحوم شیخ طوسی (ره) نقل کرده و هم مرحوم صدوق (ره) بیان کرده‌اند.

وجود احمد بن محمد بن یحیی العطار در طریق صدوق (ره)

در سند این روایت از طریق صدوق (ره) احمد بن محمد بن یحیی العطار وجود دارد، که راجع به وی اشکالی که وجود دارد این است که در کتب رجالیه اربعه، - رجال و فهرست شیخ طوسی (ره)، رجال کشی (ره)، فهرست نجاشی (ره) - اصلاً ذکری از او نیامده است.

گاهی اوقات انسان به بعضی از احادیث برخورد می‌کند، که تنها اشکالی که در آن حدیث وجود دارد، این است که این حدیث در کتب اربعه نیامده است، مثلاً حدیث لا ضرر از احادیثی است که در کتب اربعه امامیه نیامده، اما در کتب اهل سنت زیاد آمده است، که یک زمانی قاعده لا ضرر را که شروع کردیم، فقط سند حدیث را یک مقداری که بحث کرده و تصحیح کردیم و در آنجا گفتیم که عدم ذکر یک روایت در کتب اربعه ضرری به صحت روایت وارد نمی‌کند.

حال نظیر همان در اینجا هم وجود دارد که راوی در کتب رجالیه اربعه ذکر نشده است، اگر این چهار کتاب را ببینید، هیچ کدام اسمی از احمد بن محمد بن یحیی العطار نیاورده‌اند. آیا نبود ذکر یک راوی در کتب اربعه رجالیه اشکالی دارد یا نه؟

کلام مرحوم بروجردی(ره) در رفع این اشکال

اینجا والد بزرگوار ما(دام ظلّه) در کتاب تفصیل الشریعه بیانی را از استادشان مرحوم آقای بروجردی(قدس سره) نقل کرده‌اند که بیان خوبی است، که فرمودند: عدم ذکر یک راوی در کتب اربعه ضربه‌ای به آن راوی وارد نمی‌کند.

بحث درباره رجال شیخ طوسی(ره)

ایشان فرمودند: رجالی که شیخ طوسی(ره) نوشته، قرائنی وجود دارد که شیخ طوسی(ره) بنای بر این داشته که مجدداً یک رجوع ثانوی کرده و در آن ملاحظه‌ای کند، در نتیجه این طور نیست که تمام روایاتی که مد نظر شیخ(ره) بوده، تمام این روات را ذکر کرده باشد.

گاهی اوقات یک راوی را نوشته، اما هیچ چیز راجع به وی نگفته، فقط گفته: این پسر کیست، پدرش کیست، جدش کیست، پس معلوم است که شیخ(ره) می‌خواسته مجدداً مراجعه کند، لذا خواستند بفرمایند: عدم ذکر موجب ضعف نمی‌شود، خصوصاً با کثرت اشتغالی که شیخ طوسی(ره) در فنون مختلفه داشته، که معروف هم هست این قضیه که می‌گویند: اگر ساعات زندگی شیخ(ره) را تقسیم کنند، هر تالیفی را چند ساعت از این ساعات به خودش اختصاص می‌تواند بدهد.

بحث درباره رجال کشی(ره)

در رجال کشی(ره) غرض ایشان این بوده که اشخاصی را که در حق آنها مدح یا قدح و یا غیر از اینها از افرادی که صحبتی راجع به اینها شده بیاورند، حال ممکن است که احمد بن محمد بن یحیی العطار مدح ندارد، اما قدح هم ندارد، خوب دیگر از این جهت در رجال کشی اسمش برده نشده است.

بحث درباره فهرست شیخ(ره) و فهرست نجاشی(ره)

در فهرست شیخ(ره) و فهرست نجاشی(ره) هم غرض این کتب کما اینکه از عنوان فهرست استفاده می‌شود، ذکر روایاتی است که تالیفی یا تصنیفی داشته باشند، اما راوی که تالیف یا تصنیف نداشته، در آنجا هم ذکر نشده است.

خوب این فرمایشی بوده که مرحوم آقای بروجردی(ره) داشته‌اند و نتیجه گرفته‌اند که بالاخره عدم ذکر در کتب رجالیه یک قدحی برای راوی نیست.

دفاع استاد محترم از سند این روایت

نکته‌ای را که ماعرض می‌کنیم این است که آن مقداری که ظاهراً احصا شده، احمد بن محمد بن یحیی العطار در سند بیش از شصت روایت اسمش وجود دارد، که این مقداری که در ذهنم هست، اگر راوی که در سند بیش از شصت روایت باشد و اسمش هم در رجال شیخ(ره) نیاید، این مقداری بعید است.

درست است که شیخ(ره) دوباره می‌خواسته رجوع کند و ممکن بوده که بعد از رجوع ثانوی اسم این را هم می‌آورده، ولی اگر در يك یا دو سند واقع شده بود، این حرف درست بود، اما در بیش از شصت روایت، در سندشان احمد بن محمد بن یحیی العطار واقع شود، این مقداری باعث می‌شود که راجع به احمد بن محمد بن یحیی العطار بگوییم: مدحی وجود ندارد.

اگر در رجال گفتیم که در وثاقت راوی همین مقدار که قدحی ندارد کافی است، بالاخره راجع به این هم قدحی ذکر نشده است، یا اگر گفتیم: يك راوی تلامذه‌ای دارد، که از اجلاء هستند، یعنی کسانی که از این راوی نقل می‌کنند و این راوی شیخ روایت آنهاست، خودشان از اجلاء هستند، این کثرت نقل اجلاء خودش قرینه خیلی خوبی بر وثاقت این راوی است.

اگر دیدیم اجلاء از يك نفر زیاد نقل می‌کنند، ولو توثیق یا قدحی برایش نیامده، همین مقدار برای وثاقت او کافی است، لذا از این طریق درست می‌شود.

وجود محمد ابن موسی الهمدانی در طریق شیخ(ره)

در طریق شیخ(ره) هم کسی بنام محمد ابن موسی الهمدانی وجود دارد، که از کسانی است که توثیق عام دارد، یعنی در اسناد کامل الزیارات واقع شده، که بنا بر این مبنا که توثیق عام هم مانند توثیق خاص کفایت می‌کند، خوب این هم توثیق عام دارد.

منتها همان طور که در توثیق خاص، اگر کسی مثلاً زید را توثیق کرد و دیگری وی را جرح کرد، وقتی معارض پیدا می‌کند، دیگر فایده‌ای ندارد، در توثیق عام هم همین طور است، محمد ابن موسی الهمدانی توثیق عام دارد، اما از آن طرف معارض هم دارد، که تضعیف شده است.

وجه تضعیف محمد ابن موسی الهمدانی

برای وجه تضعیفش دو بیان ذکر شده، يك بیان این است که ایشان در فقه، مخصوصاً در کتاب الطهاره روایات زیادی را، مستند به اصل زید نرسی و زید زراد نقل می‌کند، که بحثی که وجود دارد این است که آیا زید نرسی اصلاً اصل دارد یا نه؟ بعضی گفته‌اند: محمد ابن موسی الهمدانی از کسانی است که این دو اصل را جعل کرده است، بعضی از رجالیین دیگر هم گفته‌اند که در جای خودش ثابت است که زید نرسی واقعاً اصل دارد، زید زراد هم واقعاً اصل دارد.

زمانی هم تقریباً پانزده، شانزده سال پیش، این بحث را که آیا زید نرسی اصل دارد یا نه؟ تحقیق کردیم و به همین نتیجه رسیدیم که زید نرسی اصل دارد و محمد ابن موسی الهمدانی آن را جعل نکرده است.

وجه دوم اشکال راجع به محمد ابن موسی الهمدانی این بوده که اصلاً جعل حدیث می‌کرده، راجع به وی این اشکال هست که «ان الرجل کان یضع الحدیث»، لذا با این طریق دوم نمی‌شود این روایت را درست کرد.

اما طريق اول را ما از راه همین کثرت نقل اجلاء و اینکه بزرگانی از احمد بن محمد بن یحیی العطار نقل می‌کنند، این طریق را صحیح و سند را درست می‌دانیم، لذا این روایت به نظر می‌رسد که صحیح باشد.

بحث دلالي روایت

منتها بحث مهمی که در اینجا وجود دارد، بحث دلالت این روایت است، که آیا امام(علیه السلام) در مقام بیان حقیقت عدالت است یا در مقام بیان ذکر علائم آن است؟

دوم اینکه آیا این نشانه‌هایی را که امام(علیه السلام) بیان می‌کند، عنوان کاشف تعبدي دارد یا نه؟

نکته سوم هم این است که اگر گفتیم: امام(علیه السلام) در مقام بیان حقیقت عدالت است، آیا همان تعریف منطقی و حدی را برای عدالت ذکر می‌کند یا نه؟

با همه این حرف‌ها آیا از این روایت می‌توانیم استفاده کنیم که عدالت عنوان ملکه دارد و بدون آن، عدالت حاصل نمی‌شود یا اینکه از این روایت چنین چیزی را نمی‌شود استفاده کرد؟

بحث مهم، بحث دلالي این روایت است، که روایتش را خواندیم و عرض کردم که چند قسمت دارد؛ اول می‌فرماید «تعرف عدالة الرجل بين المسلمين» به این موارد، بعد می‌فرمایند: «و يعرف» به اجتناب از کبائر و در مرتبه سوم می‌فرمایند: «و الدلالة على ذلك كله»، که این سه مرحله در این روایات وجود دارد، حال چه ارتباطی هر مرحله، با مرحله قبل دارد، که این را دقت بفرمایید، فردا ان شاء الله عرض می‌کنیم.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين